

سیری در منهج و روش نحوی

ابن هشام انصاری

غلامرضا فخر

چکیده

بی تردید سهم بسزا و نقش عظیم نحوی بزرگ دیار مصر، جمال الدین بن هشام انصاری (ف ۷۶۱ هـ.ق) که عده‌ای وی را نحوی‌ترین دانشمند روزگار خود به شمار آورده‌اند، در تاریخ نحو عربی و تحول و پیشرفت و احیای این علم غیر قابل انکار است. او که خالق اثر نحوی بی‌بدیلی به نام مغنی اللیبیب است، نحوی مبتکر و صاحب نظری است که در فهم، بررسی، مقایسه، استنباط و بیان مسائل و قضایای نحوی، از شیوه‌ها و اسلوب‌های بدیع و منحصر به فرد خود استعانت می‌گیرد و بدون شک از نحویان برجسته و مبرّزی است که با احاطه کامل بر گنجینه نحوی دانشمندان بزرگ پیش از خود، تحولی شگرف در شیوه‌های فهم، ارائه و تعلیم مطالب نحوی ایجاد نموده است و اندکی تأمل و تعمق در آثار او می‌تواند صدق این مطلب را جلوه‌گر و مبرهن سازد. وی که نسبت به هیچ یک از مکاتب نحوی تعصبی

نداشته، با اشراف کامل بر کتب نحوی دانشمندان پیشین و نیز با تسلط و تکیه بر عصاره اندیشه‌های نحوی و تجربیات آنان، به بررسی دقیق و نقادانه و موشکافانه آنها پرداخته و مزیت‌ها و نواقص هریک را نیز برشمرده و با این کار طرحی نو در عرصه پژوهش، ارائه، تطبیق، بیان و تعلیم مسائل نحوی در انداخته است که مقاله حاضر، سعی در نمایاندن این روش‌ها و شیوه‌های نحوی دارد.

مقدمه

ابومحمد جمال‌الدین عبداللّه بن یوسف بن احمد بن عبداللّه بن هشام انصاری خزرچی مصری به سال ۷۰۸ هـ ق در قاهره تولد یافت و در ۷۶۱ هـ ق در همان شهر چشم از جهان فرو بست. او به هنگام تحصیل علم، ملازمت شهاب‌الدین عبداللطیف بن مرّحل را برگزید و دیوان زهیر را نزد ابوحیان غرناطی اندلسی (ف ۷۴۵ هـ ق) بر خواند. وی همچنین مدتی در محضر درس ابن سراج، ابن جماعه، تاج فاکهانی و تاج تبریزی حضور یافت. ابن هشام انصاری از میان تمامی استادانش به ابن مرّحل علاقه خاصی داشت و بیش‌ترین دستمایه علمی خود را در علم نحو از او برگرفت. وی بعد از گذراندن مراحل تحصیل، به مرتبه‌ای نایل شد که بر همه همگان خود فایق آمد و حتی بر استادانش چیرگی یافت و شاگردان زیادی را تربیت نمود^۱ و به عنوان پیشوای نحویان روزگار خود شناخته شد. ابن هشام در علم نحو صاحب تألیفات ارزنده‌ای است که همگی مشحون است از نکات مهم و مفید و مباحث دقیق و عمیق نحوی و استنباطات شگفت‌آور او در تبیین

۱. سیوطی، عبدالرحمن. ۱۳۷۸ هـ ق / ۱۹۶۷ م. حسن المحاضرة. غنی بنشره محمد ابوالفضل ابراهیم. مصر: القاهرة. ج ۱. ص ۵۳۶؛ ابن حجر عسقلانی. ۱۳۹۴ هـ ق / ۱۹۷۴ م. الدرر الكامنة. حیدرآباد دکن. ج ۳. ص ۹۳.

مسائل نحوی. وی به هنگام بیان و ایراد مسائل نحوی، پس از امعانِ نظر در شیوه‌ها و مکاتب نحوی پیش از خود، در اسالیب نحوی گذشته دخل و تصرف نموده و برای تبیین و تشریح مسائل نحوی از روش‌های متنوع، بدیع، مبتکرانه و گوناگونی سود جسته است که این همه حکایت از کثرت اطلاع و تبحر فوق العاده او بر مطالب و مسائل نحوی دارد. مهم‌ترین تألیفات ابن هشام انصاری در علم نحو عبارت است از: *قطر الندی* و *بل الصدی* و شرح آن، *شذور الذهب فی معرفة کلام العرب* و شرح آن، *أوضح المسالک إلى ألقىة ابن مالک، الجامع الصغير، الجامع الكبير، شرح التسهيل، الإعراب عن قواعد الإعراب* و *سرانجام مغنی اللیب عن کتب الأعراب* که آخرین تألیف او است و باعث شد تا وی در زمان حیاتش در سرزمین‌های غرب و شرق دنیای اسلام شهرت بسزایی کسب کند، تا آنجا که ابن خلدون (ف ۸۰۸ هـ ق) درباره او گفته است:^۱

مازلنا ونحن بالمغرب نسمع أنه ظهر بمصر عالم بالعربية يقال له ابن هشام أمخى من سبويه.

وی همچنین در مقدمه خود درباره ابن هشام و اثر بی بدیلش، مغنی، آورده است:^۲

... در این ایام در مغرب کتابی از دیار مصر به دست ما رسیده که منسوب به جمال الدین بن هشام، از علما و دانشمندان آن دیار است. وی در آن کتاب احکام و قواعد اعراب را به طور جامع و مفصل مورد بررسی قرار داده و در آن درباره حروف، مفردات و جمل سخن رانده و مسائل و مطالب تکراری را در بیش‌تر ابواب حذف نموده و آن را «المغنی فی الإعراب» نام نهاده است. همچنین او در آن کتاب به همه نکات اعرابی

۱. ابن حجر عسقلانی، همان، ج ۳، ص ۹۴؛ سیوطی، عبدالرحمن. ۱۳۹۹ هـ ق / ۱۹۷۹ م. بغية الوعاة في طبقات اللغويين والنحاة. تحقيق محمد ابی الفضل ابراهيم. بيروت: دارالفکر. ج ۲. ص ۶۹. ۲. ابن خلدون. ۱۴۱۹ هـ ق / ۱۹۹۸ م. المقدمة. بيروت: دار الفکر. ص ۵۶۷.

قرآن اشاره نموده و آنها را در ابواب و فصولی جداگانه ثبت و ضبط و بررسی کرده است. با توجه به این همه بود که دریافتیم او دریایی از علم است و آن گواهی می‌دهد به اینکه وی شخصی بسیار بلندمرتبه و عالی‌مقام در این صنعت (نحو) به شمار می‌آید و بضاعتش در این علم بسیار چشمگیر است. چنین به نظر می‌رسد که ابن هشام در طریقه نحوی‌اش از منهج نحویان اهل موصل که دنباله‌رو روش ابن جتی بوده و اسلوب و شیوه‌های تعلیمی او را سرمشق خود قرار داده‌اند، پیروی می‌کند. وی در این زمینه به سهم خود چیزهای بدیع، نو و عجیبی را وارد ساخته است که آن دلالت بر نیروی شگفت‌آور ذهن و ملکه، و کثرت اطلاعات او در این زمینه دارد.

ابن هشام وابسته به مکتب نحوی خاصی نبود؛ زیرا در زمان او کشمکش و رقابت و درگیری بین مکتب‌های نحوی بصره و کوفه دیگر فروکش کرده بود و نحویان تعصبی نسبت به شخص یا مکتب خاص نداشتند. از همین رو، وی در آثار خود به آرای نحویان بصره، کوفه و حتی بغداد و اندلس استناد نموده است؛ هر چند در موارد بسیاری آرای نخبه و برگزیده بصریان را که در سراسر آثارش به چشم می‌خورد، بر آرای دیگران ترجیح داده و با دیده تعظیم و احترام در بزرگان و پیشوایان آن مکتب نحوی نگریسته است.

اگر در تمامی کتب نحوی ابن هشام دقت شود می‌توان از هریک از آنها منزلت رفیع و مقام شامخ او را در علم نحو و تبیین مسائل دقیقه آن دریافت. راقم این سطور سعی دارد تا منهج و روش نحوی منحصر به فرد ابن هشام را که آکنده از تنوع، ابتکار، خلاقیت و دقت نظر در آرای نحویان پیشین و در عین حال تسلیم محض نبودن در مقابل هر یک از آنان است، به قدر امکان مورد بحث و بررسی قرار دهد.

تا قرن چهارم هجری قمری، علوم اسلامی پیوسته در حال نشو و نما و نضج و کمال بودند، تا اینکه در این قرن بعضی از علوم به سرحد پیشرفت و غایت رشد و تعالی خود رسیدند که از آن زمره می‌توان از علم نحو نام برد. این علم را ابوعلی فارسی و شاگرد مبرزش ابوالفتح عثمان بن جنی به ذروه کمال و اوج پیشرفت رساندند و شاید مبالغه نکرده باشیم اگر بگوییم پس از قرن چهارم هجری قمری هیچ نحوی دیگری، به میراث صناعت نحو مطلب قابل توجهی نیفزود و بیش‌تر نحویان این دوره، مقلدان نحویان بزرگ پیش از خود بودند و هرچه پس از آن قرن در زمینه نحو نوشته شد فی الواقع به نوعی شرح و تفصیل و تعلیق یا اختصار و تهذیب همان آثار پیشینیان به حساب می‌آمد و فقط گاهی نحویانی چون ابن هشام، صاحب مغنی اللیب، پیدا می‌شدند که با آرای ممتاز و یگانه و روش و منهج نحویشان، همه نظرها را به خود جلب می‌نمودند و علم نحو را تحت تأثیر آرای و روش‌های بدیع‌شان قرار می‌دادند.^۱

بیقین ابن هشام یکی از بزرگ‌ترین نحویان تاریخ نحو به‌شمار می‌رود. او از نحویون مجتهد و صاحب‌نظر در جمیع مسائل نحوی محسوب می‌شود که تنها به حفظ و تقلید احکام و مسائل نحوی اکتفا نکرده بلکه پا را از این فراتر گذاشته و به فهم و ادراک دقیق و مقایسه و استنباط و استخراج اصول و فروع این علم نایل آمده است.

ابن هشام انصاری در بیان و ایراد آرا و نظریات نحوی، جزو نحویان انگشت‌شمار است - همان‌گونه که در تحلیل و نقد مسائل و احکام نحو نیز دانشمندی برجسته به حساب می‌آید. وی همچنین در ایراد امثله و استشهاد

۱. مبارک، مازن. ۱۴۰۱ هـ/ ۱۹۸۱ م النحو العربی. العلة النحویة: نشأتها و تطورها. بیروت: دار الفکر. ص ۱۳۱.

به مثال‌های مختلف و متنوع برای روشن نمودن یک‌یک مسائل نحوی، ید طویل و تبحر خاصی دارد.

ابن هشام در اندیشه و تفکر نحوی‌اش همیشه آزاد بود و هیچ‌گاه اسیر مکتب و روش نحوی خاصی نشد و هرگز در این باره تعصب نشان نداد؛ هرچند همان‌گونه که اشاره شد و از آثارش نیز برمی‌آید تمایل و رغبت ویژه‌ای به مکتب بصره داشت و پیوسته دانشمندان و علمای آن نحله نحوی را تعظیم و تجلیل می‌نمود و حتی در مواقعی از آنان به عنوان «وَالَّذِي عَلَيْهِ أَصْحَابُنَا» یاد می‌کرد. ولی با همه این اوصاف نباید از نظر دور داشت که تمایل ابن هشام نسبت به بصریان و مکتب بصره، از روی تعصب کورکورانه و عدم شناخت طریقه آنان نبود، بلکه آن ناشی از شناخت کامل و صحیح و استنباط و تحلیل دقیق نظریات مطرح شده در مکتب بصره بود که در نهایت او را بر آن می‌داشت تا بسیاری از آرای نحوی بصریان را ترجیح دهد.^۱ البته باید خاطر نشان کرد که ابن هشام در موارد اندکی نظریات بصریان را به کلی رد نموده است و آرای بهتر و قوی‌تری را هرچند که از جانب رقبای بصریان، یعنی کوفیان، مطرح می‌شد بر آرای اهل بصره ترجیح می‌داد. برای استشهاد به این موارد، در کتب ابن هشام مثال‌های متعددی را می‌توان یافت که ما در اینجا فقط به ذکر چند نمونه اکتفا می‌کنیم.

۱. ترجیح مذهب جمهور بصریان در این موارد:

الف. به حساب آوردن «زید» در مثل جمله «إِنْ زَيْدٌ قَامَ» به عنوان فاعل فعل محذوف که فعل مذکور بعد، آن را تفسیر می‌نماید، نه مبتدا فرض کردن آن به همان شکل که أخفش آن را به حساب آورده است و نه فاعل مقدم

۱. هبّود، برکات یوسف. ۱۴۱۴ هـ/ق / ۱۹۹۴ م. مصباح السالک إلى أوضح المسالك. بیروت دار الفکر. ج ۱. ص ۶.

شمردن آن، آن طور که نحویان کوفه پنداشته‌اند.^۱
 ب. محذوف در مثل «تَأْمُرُونِي»، نون رفعی است، نه نون وقایه.^۲
 مثال‌هایی که در آن ابن هشام نظریه بصریان را بر نظریات و آرای نحویان دیگر ترجیح می‌دهد بسیار زیاد است و در واقع مصداق «لَأْتَعُدُّ وَلَا تُحْصِي». ابن هشام انصاری گاهی هم در میان نظریات بصریان، رأی خود سیبویه را از همه نظریه‌ها صائب‌تر و قسوی‌تر دانسته و آن را برگزیده است، مانند: تفضیل نظریه سیبویه در اینکه مضاف‌الیه به وسیله مضاف مجرور شده است نه به وسیله اضافه یا حرف جرّ مقدّر؛^۳ و ترجیح مذهب سیبویه در اینکه مبتدا مرفوع به ابتدائیت است و عامل رفع خبر مبتدا، نه چیز دیگر.^۴

۲. همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد، ابن هشام در موارد اندکی نظریات بصریان را مردود دانسته و رأی رقیبان آنها، یعنی نحویان کوفه، را بر نظریه آنان ترجیح داده است که ما در اینجا به ذکر نمونه‌هایی بسنده می‌کنیم:
 الف. بهتر دانستن نظریه کوفیان، در آنجا که فعل فقط به ماضی و مضارع تقسیم می‌شود و فعل امر، گونه مستقلی از فعل نیست بلکه آن همان فعل مضارع است که لام امر (لام طلب) در ابتدایش قرار گرفته و سپس آن لام برای تخفیف حذف شده و حرف مضارعه پس از آن نیز از آن تبعیت نموده و آن هم محذوف گشته است.^۵

ب. برگزیدن نظریه کوفیان در این مسئله که گاهی اوقات «أل» از ضمیر

۱. ازهری، خالد بن عبدالله. بی‌تا. التصريح بمضمون التوضیح. بیروت: دار الفکر. ج ۱. صص ۲۷۰-۲۷۱.

۲. ابن هشام، عبدالله بن یوسف. ۱۳۶۷ هـ.ش. مغنی اللیب عن کتب الأعراب. ص ۴۵۰.

۳. ازهری، همان، ج ۲، ص ۲۴. ۴. همان، ج ۱، ص ۱۵۸.

۵. ابن هشام، همان، ص ۳۰۰.

نیابت می‌کند؛ همانند آیه شریفه «فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ»، و یا عبارت «مررتُ بِرَجُلٍ حَسَنٍ الْوَجْهَ»^۱

ج. ترجیح مذهب کوفیان در مسئله جمله بسمله (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ)، بدین صورت که بصریان آن جمله را اسمیه دانسته و گفته‌اند تقدیر آن «إبتدائی بِاسْمِ اللَّهِ» است؛ حال آنکه کوفیان، آن را جمله فعلیه به حساب آورده و گفته‌اند تقدیر آن «أبدأ بِاسْمِ اللَّهِ» است و ابن هشام در این مسئله جانب کوفیان را گرفته و با نظریه آنان موافقت نموده و گفته است تقدیر جمله بسمله، «بِاسْمِ اللَّهِ أَقْرَأُ» است.^۲

د. تفضیل رأی کوفیان در این باره که گاهی «مِنَ» از برای مفهوم ابتدای غایت زمانی به کار می‌رود؛ مانند آیه شریفه «لَمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَىٰ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ» و حدیث شریف «فَمُطِرْنَا مِنَ الْجُمُعَةِ إِلَى الْجُمُعَةِ» که در این دو موضع، «مِنَ» از جهت رساندن معنای ابتدای غایت زمانی آمده است.^۳

ه. ابن هشام همچنین در این باره که بعضی از حروف جرّ می‌توانند از بعضی دیگر از این حروف نیابت کنند، با کوفیان هم‌نوا شده و گفته است که «باء» در مواردی به معنای «مِنَ» به کار برده می‌شود و معنای تبعیض را می‌رساند؛ مانند آیه شریفه «وَامْسَحُوا بِرُؤُوسِكُمْ» که در آن «باء» به معنای «مِنَ» آمده است.^۴

و. ترجیح نظریه کوفیان در اینکه گاهی «إِلَّا» برای عطف و به منزله حرف عطف به کار می‌رود؛ همانند آیه شریفه «لَثَلَا يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حِجَّةٌ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ»^۵

۱. همان، ص ۷۷. ۲. هبّود، برکات یوسف، همان، ج ۱، ص ۷.

۳. ابن هشام، همان، صص ۴۱۹-۴۲۰. ۴. همان، صص ۱۴۲-۱۴۳.

۵. همان، صص ۱۰۱.

۳. ابن هشام همچنین در مواردی آرا و نظریات نحویان بغداد را ترجیح داده و در مواضع زیادی به آنها استناد کرده است؛ از جمله:

الف. جایز دانستن اعمال اسم مصدر، در صورتی که آن عَلم یا مصدر میمی نباشد - بر خلاف آنچه که بصریان در این باره گفته‌اند.^۱

ب. جایز شمردن استخدام «لیس»، به منزله حرف عطف؛ مانند گفته شاعر در: «إِنَّمَا يَجْزِي الْفَتَى لَيْسَ الْجَمَل»^۲.

ج. جواز منادا قرار دادن اسمی که دارای الف و لام است، حتی در نثر و در غیر ضرورت شعری. علاوه بر جایز بودن آن در هنگام ضرورت شعری.^۳

۴. ابن هشام در رویه نحوی خود گاهی نظریه‌های اندلسیان، و علی‌الخصوص آرای ابن مالک و ابن عصفور، را برگزیده و بر سایر نظریات ترجیح داده است. او با ابن مالک از لحاظ آرای نحوی اش بسیار توافق داشت و از وی سخت جانبداری می‌کرد.

عده‌ای از نحویان، یکی از علل و اسباب در افتادن و دشمنی ابن هشام با استادش ابوحنان اندلسی را همین طرفداری بی حد و حصر او از ابن مالک می‌دانند و متذکر می‌شوند که ابن هشام به اندازه‌ای شیفته و حامی آثار و نظریات ابن مالک و نسبت به آرای نحوی وی متمایل بود که نمی‌توانست انتقادات شدید ابوحنان را نسبت به وی تحمل کند و آن را تاب آورد، و از این رو با او از در مخالفت و دشمنی در آمد.^۴

۱. ابن هشام، عبدالله بن یوسف. ۱۴۱۴ هـ/ق / ۱۹۹۴ م. أوضح المسالك إلى ألفية ابن مالك. مراجعة يوسف الشيخ محمد البقاعي. بيروت: دارالفکر، ج ۳، ص ۱۷۴؛ هم‌او. ۱۴۱۴ هـ.ق. شرح شذور الذهب فی معرفة کلام العرب. تحقیق محمد محیی‌الدین عبدالحمید. قم: دارالهجرة، صص ۴۱۰-۴۱۲.

۲. ابن هشام، أوضح المسالك، ج ۳، ص ۳۱۸.

۳. همان، ج ۴، ص ۲۴.

۴. مکرم، عبدالعال سالم. ۱۴۰۰ هـ/ق / ۱۹۸۰ م. المدرسة النحویة فی مصر و الشام... بیروت. صص ۳۵۵-۳۵۶.

ابن هشام تنها در موارد اندکی به مخالفت با نظریات نحوی ابن مالک برخاسته و به عکس، چندین بار در مواضع و کتب مختلف به شرح آرای وی، بویژه الفیّه او، پرداخته است.

ما در اینجا به دو مورد از موارد توافق وی با ابن مالک می‌پردازیم:
الف. اینکه «حتّی» اگر باعث عطف مجرور شود، حرف جرّ باید در معطوف تکرار گردد، تا بین آن و «حتّی» جازه، وجه تمایز باشد؛ مانند: «مَرَرْتُ بِالْقَوْمِ حَتّی بَرِیدِ»^۱

ب. اینکه «إلی» گاهی به معنای «فی» به کار می‌رود؛ مانند آیه شریفه «لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»^۲

اما درباره موافقت وی با ابن عصفور، در اینجا فقط به ذکر یک نمونه اکتفا می‌کنیم و آن عبارت است از اینکه: گاهی «لَن» برای دلالت بر دعا به کار برده می‌شود، همان طور که گاهی «لَا» برای این معنا به کار می‌رود؛ مانند این بیت اعشی:

لَنْ تَرَأُوا كَذَلِكَ ثُمَّ لَأَنْزِلُ لَكُمْ (لهم) خَالِدًا خُلُودَ الْجِبَالِ^۳

۵. ابن هشام در برخی موارد، آرای ابن حاجب را ترجیح داده و در مواضع بسیاری نیز نظریات او را مردود دانسته است.

۶. ابن هشام در مواردی هم با زمخشری موافق است و در مواضع بسیاری با او اظهار مخالفت نموده می‌کند که عجالتاً به بیان نمونه‌هایی خواهیم پرداخت.

از جمله موارد موافقت ابن هشام با زمخشری، می‌توان به رأی وی در اینکه «أما» در عبارت «أما زيدٌ فَمُنْطَلِقٌ»، افاده تأکید می‌کند اشاره کرد.^۴

۱. ابن هشام، مغنی اللیب، ص ۱۷۲. ۲. همان، صص ۱۰۴-۱۰۵.

۳. همان، صص ۳۷۴-۳۷۵. ۴. همان، ص ۸۲.

اما مخالفت‌های ابن هشام با آرای نحوی زمخشری بسیار زیادتر از اینها است و تنها ذکر نمونه‌ای از آن اکتفا می‌کند: زمخشری متذکر شده است که «لَنْ» برای تأیید نفی و تأکید آن به کار می‌رود ابن هشام در ردّ نظر وی، در معنی، چنین گفته است:^۱

وَلَا تُقَيِّدُ «لَنْ» توكيدَ النفي خِلافًا لِلزمخشرى فى «كشافه»، وَا لَا تَأْيِيدُهُ خِلافًا لَهُ فى «انموذجيه» وَ كِلَاهِمَا دَعَوَى بِلَادِلِيلٍ، قِيلَ: وَ لَوْ كَانَتْ لِلتَّأْيِيدِ لَمْ يُقَيِّدْ مَنْفِيئُهَا بِالْيَوْمِ فى «فَلَنْ أَكَلَمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا»، وَ لَكَانَ ذِكْرُ الْأَبْدِ فى «وَلَنْ يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا» تَكَرَّرًا، وَ الْأَصْلُ عَدْمُهُ.

۷. ابن هشام در هنگام تتبع، تعمق و تفحص در اقوال نحویان پیش از خود، صرفاً جامع آن نظریات نیست بلکه درباره آنها به مناقشه و بحث و تحلیل نیز می‌پردازد و جید و ردی آنها را از هم جدا می‌کند و در جنب همه این تحلیل‌ها و بحث‌ها، آرای ابتکاری و منحصر به فرد خودش را نیز در آن مقوله ارائه می‌دهد که از آن جمله می‌توان به رأی او درباره «اثنی عشر» توجه نمود. چه او معتقد شده است که «عَشْر» در «اثنی عشر» جایگزین «نون» در «اثنین» شده است و آن مضاف به اسم پیش از خود نشده است، لذا به همین خاطر «عَشْر» در «اثنی عشر» محلی از اعراب ندارد.^۲

از همه آنچه تاکنون گذشت به این نکته پی می‌بریم که ابن هشام به طور مؤکد سعی در ایجاد موازنه و وفاق بین آرای بصریان و کوفیان، بغدادیان، اندلسیان و سایر نحاة داشته است. او در تمییز دقیق این نظریات، بدون

۱. همان، ص ۳۷۴.

۲. سیوطی، عبدالرحمن. بی تا. همع الهوامع. عنی بتصحيحه محمد بدرالدين النعمانى. بيروت: دار المعرفه. ج ۱. ص ۱۴؛ اسعد، عبدالکریم محمد. ۱۴۱۳ هـ ق / ۱۹۹۲ م. الوسيط فى تاريخ النحو.

رياض: دارالشوفا. ص ۲۱۴.

هیچ‌گونه تعصبی احوال صائب و قوی‌تر را بر دیگر آرا برتری می‌دهد و دلیل ترجیح آنها را هم استدلال و توجیه می‌کند و گاهی نیز خود در آن‌باره نظری می‌دهد که حتی در بین نحویان پیش از وی سابقه نداشته است. با این حال همان‌طور که گفتیم او در میان نحویون سلف خود تمایل زیادی به ابن مالک و آرای نحوی وی داشته است، و همچنین تمایل او به مکتب نحوی بصره، بر کسانی که کتاب‌های او را خوانده و مورد امعان نظر قرار داده باشند، پوشیده و مکتوم نیست. وی در بسیاری از موارد همراه و همدوش بصریان از نظریات نحوی آنان طرفداری می‌کند و برای سیبویه به عنوان پیشوای آن مکتب نحوی، احترام زاید الوصفی قائل است - همچنان که جمهور نحاة بصره را به دیده احترام و تکریم می‌نگرد و از نظرگاه‌های صائب و بدیع و بحق ایشان بشدت دفاع می‌کند.^۱

روش ابن هشام در بیان موضوعات نحوی بدین‌گونه است که ابتدا فکر و اندیشه و مسئله را طرح و عرضه می‌کند و سپس ادله و شواهد را از قرآن کریم، حدیث شریف، یا شعر قدیم و یا احیاناً از حکم و اقوال مأثوره و یا کلام منثور کهن ذکر می‌نماید. همچنین گاهی ابیات شاعرانی را که شعرشان حجت نیست به طریق تمثیل، و نه به منظور استشهاد، به آنها متذکر می‌شود تا اشتباه و لحن سراینندگانشان را خاطر نشان سازد.^۲

آوردن شواهد متعدد در مسائل مختلف نحوی، حکایت از اطلاع وافرو قدرت شگفت‌آور ابن هشام در استنباط و تجزیه و تحلیل مسائل این علم می‌کند. او در ارائه شواهد، مستندات قرآنی را بر سایر شواهد و براهین مقدم می‌دارد؛ چرا که سخن قرآن را فصل الخطاب تمامی اقوال می‌داند که هیچ تردیدی در صحت و سلامت آن نیست.

۱. اسعد، عبدالکریم محمد، همان، ص ۲۱۳. ۲. هبّود، برکات یوسف، همان، ج ۱، ص ۱۰.

- ابن هشام در سه جایگاه به قرآن کریم استشهد می‌کند:
۱. برای تثبیت قاعده‌ای که همگان در آن اتفاق نظر دارند؛
 ۲. برای قواعدی که خود آنها را وضع نموده است تا بدان وسیله قاعده‌های مورد نظر را توجیه و حمایت کند؛
 ۳. زمانی دیگر نیز او آیات قرآنی را در جایگاه‌های مختلف ذکر می‌کند و مناقشه‌ها، جدل‌ها و بحث‌هایی را که پیرامون آن آیات وجود دارد توضیح می‌دهد.^۱

در خصوص قراءات قرآنی، ابن هشام «سعی کرده است تا در قبال قراءات قرآنی که ظاهر آنها خروج از قواعد عربی را به ذهن متبادر می‌کند همیشه به توجیه و گره‌گشایی از آنها بپردازد و آنها را متن و خالی از هرگونه نقص و عیب جلوه دهد. وی این کار را به گونه‌ای انجام می‌دهد که هم به مسائل لغوی صدمه‌ای نرسد و هم با قواعد نحوی سازگاری و همخوانی داشته باشد. او در جایی که نتواند برای این موضوع دلایل متین و محکمه‌پسند اقامه کند، آن آیات را وارد مقوله شاذ می‌کند، کما اینکه سایر نحاة نیز در موارد مشابه همین عمل را انجام می‌داده‌اند».^۲

ابن هشام در استشهد و استناد به آیات قرآنی به حدی پیش می‌رود که چه بسا گاهی بعضی قواعد نحوی را با استناد به آیات قرآنی استخراج می‌نماید و خود بصراحت در این باره می‌گوید: «إِنَّ الْقِرَاءَةَ سَنَّةٌ مَتَّبَعَةٌ وَ لَيْسَ كُلُّ مَا تُجَوِّزُهُ الْعَرَبِيَّةُ، تَجَوُّزُ الْقِرَاءَةِ بِهِ».^۳

در باره استشهد به حدیث شریف باید گفت که ابن هشام به آن نیز استناد می‌کند و این در حالی است که جمع زیادی از نحاة، استدلال و احتجاج به

۱. همان‌جا. ۲. مکرم، عبدالعال سالم، همان، صص ۴۱۹-۴۲۱.

۳. ابن هشام، شرح شذور الذهب، ص ۳۰۴.

حدیث شریف نبوی را جایز و روا نمی‌دانند.^۱

ابن هشام در کتاب بی بدیل مغنی اللیبب به ۶۲ حدیث شریف، در ۷۷ مرتبه؛ در کتاب ارزشمند دیگر اوضح المسالک به ۳۶ حدیث نبوی؛ در شرح کتاب اللمحة البدریة فی علم اللغة العربیة از ابو حیان به ۲۶ حدیث، در ۲۷ جایگاه؛ و در کتاب شدور الذهب نیز به ۲۶ حدیث شریف، در ۲۷ مکان استشهاد نموده است.^۲

از زمره احادیثی که ابن هشام به آنها احتجاج و استدلال کرده است، می‌توان از این حدیث شریف نام برد که پیامبر اسلام فرموده‌اند: «مَنْ تَوَضَّأَ یَوْمَ الْجُمُعَةِ فِیْهَا وَ نِعَمْتُ، وَ مَنْ اغْتَسَلَ فَالْعُسْلُ أَفْضَلُ». ابن هشام در این مسئله که آیا «نِعْمٌ»، «بِئْسَ»، «عَسَى» و «لَیْسَ»، فعل به حساب می‌آیند یا نه، به این حدیث نبوی استشهاد نموده و گفته است: «نِعْمٌ» و «بِئْسَ» را فِزَاء و جماعتی از نحویان کوفه، اسم دانسته و حجت آورده‌اند که چون بر آن دو، حرف جرّ وارد می‌شود پس آن دو اسم‌اند؛ مانند آن جمله که در هنگام بشارت دادن به تولد دختری گفته می‌شود: «و اللّٰه ما هی بِنِعْمِ الوالد»، یا آن عبارت که در زمان عزیمت شخصی به سوی محبوبش، هنگامی که ملاحظه

رتال جامع علوم انسانی

۱. از جمله نحویانی که استشهاد به حدیث شریف را مردود می‌دانند، می‌توان از ابو حیان اندلسی نام برد که او عدم استشهاد به حدیث نبوی را به ابو عمرو بن العلاء، یحیی بن عمر نحوی، خلیل، سیبویه و ائمه نحاة بصره و همچنین کسائی، فِزَاء، علی بن المبارک الاحمر، هشام بن ضریر و پیشوایان نحو کوفه نسبت می‌دهد.

اما در مقابل، کسانی که احتجاج و استدلال به حدیث شریف را جایز می‌دانند عبارت‌اند از: ابن مالک، نجم الائمة، رضی الدین استرآبادی، ابن هشام انصاری، ابن خروف، ناظر الجیش، البدر الدمامینی، محب الدین بن یوسف الحلّبی و خطیب بغدادی. (ابوالمکارم، علی. ۱۹۷۳ م. أصول التفكير النحوی. بیروت: دار الثقافة. صص ۶۶۱-۶۶۲؛ افغانی، سعید. ۱۳۸۳ ه.ق. فی أصول النحو، بیروت: دارالفکر. ص ۵۰؛ نورالدین، عصام. ۱۹۸۹ م. ابن هشام الأنصاری؛ حیاته و منهجه النحوی. بیروت: الشركة العالمیة للکتاب، صص ۷۱-۷۳.)

۲. نورالدین، عصام. همان، ص ۷۵.

می‌کند الاغش آهسته می‌رود، می‌گوید: «نِعْمَ السَّيْرُ عَلَيَّ بِئْسَ الْعَيْرُ». در باره «لَيْسَ» باید گفت ابوعلی فارسی در حلیات خود متذکر شده است آن یک حرف نفی به مانند «مَا» نافی به شمار می‌رود و ابوبکرین شقیر نیز در این موضوع از او تبعیت نموده است. درباره «عَسَى» نیز باید گفت که کوفیان قائل شده‌اند آن یک حرف ترجیحی به مثابه «لَعَلَّ» به حساب می‌آید و ابن سراج از رأی آنان در این مسئله متابعت کرده است.

سپس بعد از این همه، ابن هشام خاطر نشان می‌سازد که «هر چهار کلمه یادشده فعل اند، چراکه «تَاء» تأنیث ساکن به آخر آنها متصل می‌شود؛ مانند این سخن پیامبر (ص) که فرموده‌اند: «مَنْ تَوَضَّأَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ فِيهَا وَنِعَمَتْ، وَ مَنْ اغْتَسَلَ فَاغْتَسَلَ أَفْضَلُ»^۱

در باره استناد به شواهد شعری باید بیان داشت مؤلفات و مصنفات ابن هشام، مملو از استشهاد به این‌گونه شواهد است و ما کم‌تر مؤلفی را می‌توانیم در علم نحو پیدا کنیم که در کمیت استشهاد به شواهد شعری، به پایه او برسد. وی در شرح قطر الندی و بَلِّ الصَّدى در مجموع به ۱۵۰ شاهد شعری؛ در أوضح المسالک به ۵۸۳ شاهد؛ در شرح شذور الذهب به ۲۳۹ شاهد؛ و بالاخره در شرح اللمحة البدریة به ۱۹۱ شاهد شعری احتجاج نموده است. او بر شواهد شعری نادر هیچ قاعده نحوی را بنیان نمی‌نهد، چراکه نادر در نزد ابن هشام کم‌تر از قلیل است. وی خود در این زمینه اظهار داشته است:^۲

۱. ابن هشام، عبدالله بن یوسف. ۱۲۸۳ هـ/ق / ۱۹۶۳ م. شرح قطر الندی و بَلِّ الصَّدى. تحقیق محمد محیی‌الدین عبدالحمید. مصر: مطبعة السعادة. صص ۲۷-۲۸؛ هم‌او، شرح شذور الذهب، ص ۲۱.

۲. سیوطی، عبدالرحمن بن ابوبکر. ۱۴۱۸ هـ/ق / ۱۹۹۸ م. المزهرة فی علوم اللغة و أنواعها. ضبطه

«همانا نحویان اصطلاحاتی همچون «غالباً»، «کثیراً»، «نادراً»، «قلیلاً» و «مطرُداً» را در بررسی شواهد و قواعد استفاده می‌کنند؛ «مطرُداً» آن است که در آن هیچ احتمال تخلف و نقضی متصور نباشد. «غالب» آن است که در بیش‌تر موارد ساری و جاری است، لکن تخلف از آن گاهی روی می‌دهد. «کثیر» آن است که شیوعش کم‌تر از «غالب» باشد. «قلیل» به نوبه خود شیوعش کم‌تر از «کثیر» است و سرانجام «نادر» آن است که رواج و انتشارش از «قلیل» و بلکه از همه کم‌تر و درصد تخلف و نقض آن از همه بیش‌تر است.

ابن هشام همچنین با نظر کوفیان درباره استشهاد به شعری که گوینده‌اش مجهول است، مخالفت نموده و آن را جایز ندانسته و گفته است هنگامی که ناقل شعری برای ما ناشناخته و مجهول باشد، پس ما در این حال ناگزیر از عدالت او اطلاعی نداریم تا بتوانیم به آن شعر استناد کنیم. وی در جای دیگری گفته است: «نزد ما احتجاج و استدلال به شعری که گوینده‌اش معلوم و شناخته شده نیست پذیرفته نیست». ^۱ با این وجود همه ابیاتی را که گوینده‌اش مجهول است، انکار نکرده و از استشهاد به آن اشعار ممانعت ننموده و تصریح کرده است که اگر در آن ابیات ویژگی‌هایی همچون فصاحت لفظ، سلامت و صفای کلام وجود داشته باشد می‌توان بدانها نیز استناد نمود. ^۲

استشهاد به نثر در کتب ابن هشام بوضوح به چشم می‌خورد و او در این مقوله از بعضی امثال و اقوال مشهور بهره برده است، هر چند میزان و درصد استفاده او از این شواهد منثور در قیاس با شواهد قرآنی و حدیثی و شعری

— و صححه فؤاد علی منصور. بیروت: دارالکتب العلمیة، ج ۱. صص ۱۸۶-۱۸۷؛ نورالدین، عصام، همان، ص ۸۱.

۱. سیوطی، المزمع، ج ۱، ص ۱۱۰.

۲. هبّود، برکات یوسف، همان، ج ۱، ص ۱۳.

کم تر است، به صورتی که او در شرح اللمحة البدریة از ۱۶ شاهد منثور؛ در أوضح المسالک از ۵۸ شاهد؛ در شرح شذور الذهب از ۶ سخن و مثل منثور؛ و سرانجام در مغنی اللیب از ۴۹ سخن و ضرب المثل منثور استفاده نموده است. از جمله ضرب المثل ها و سخنان پندآموز منثوری که ابن هشام بدانها استشهاد کرده است می توان از عبارات «تَسْمَعُ بِالْمَعْيَدِي خَيْرٌ مِنْ أَنْ تَرَاهُ»، «مُرُوهُ يَحْفَرَهَا» و «خُذِ اللَّصَّ قَبْلَ يَأْخُذَكَ» نام برد که در جمیع آنها «أن» ناصبه، از مثال ها حذف شده، ولی با این حال فعل مضارع بعد از خود را منصوب ساخته است که این، جزء موارد شاذ به حساب می آید، به صورتی که حفظ می شود ولی بر آن قیاسی انجام نمی گیرد.^۱

اسلوب نحوی ابن هشام، شیوه ای واضح و بدون هیچ گونه تعقید، پیچیدگی و ابهام است. وی تمایل زیادی به ساده کردن مطالب و دوری گزیدن از پیچیده کردن مسائل دارد. نهایت سعی و کوشش او در این است که بتواند یک مفهوم یا یک مسئله نحوی را به کوتاه ترین طریق ممکن به متعلم آموزش دهد و در این راه به اندازه ای پافشاری می کند که اسلوب بیانی او به نوعی رکاکت، سستی و ضعف لغوی متهم می شود تا آنجا که حتی عده ای از نحویان گمان کرده اند او در بیان و تعبیرش، دچار لحن و اشتباه شده است.

از دیگر ویژگی های سبکی ابن هشام در بیان مسائل و قواعد نحوی می توان به این موضوع اشاره نمود که او در بیان مقصود، از عبارات سهل و آسان بهره می گیرد و الفاظ بیان کننده هدف و مقصودش را با دقت انتخاب می نماید تا حاوی و دربردارنده تمامی اهداف و اغراضش باشد، و دیگر اینکه او مفاهیم و مضامین مورد نظر خود را با وضوح بسیار زیاد در اختیار

۱. ابن هشام، مغنی اللیب، ص ۸۳۹؛ نورالدین، عصام، همان، صص ۸۷ - ۸۸.

خوانندگان آثارش قرار می‌دهد.^۱

نکته دیگری که علی‌رغم منهج و اسلوب مبتکرانه و قابل ستایش ابن هشام، در بیان مسائل و ترتیب موضوعات، در آثار وی به چشم می‌خورد پدیده استطراد است؛ بدین معنا که او در مواقع زیادی در خلال بحث درباره یک مسئله نحوی، ناگهان به شرح لغوی کلمه‌ای که در داخل شاهد مثال وجود دارد می‌پردازد و از بحث اصلی مدتی دور می‌افتد تا اینکه سرانجام به آن برمی‌گردد. چه بسا ممکن است که ابن هشام به این علت در موارد زیادی دچار استطراد شده باشد در حالی که می‌خواسته است: اولاً هیچ مطلبی در بیان مسئله نحوی ناگفته نماند؛ و ثانیاً اینکه قصد داشت افکار و مقاصد ذهنی خود را هرچه بیشتر و بهتر بسط دهد تا آن مطالب آسان و قابل هضم شود و در اذهان خوانندگان آثارش تثبیت گردد و هرچه بیشتر مورد استفاده آنان قرار گیرد، و سرانجام مراد او از استطراد، وارد نمودن معلومات زیادتر و مطالب علمی بیشتر به داخل کتاب‌ها و به تبع آن به اذهان خوانندگان بوده است تا با این کار هم بتواند ارزش علمی کتاب‌هایش را ارتقا بخشد و هم بتواند مفاهیم بیشتر و مفیدتری را، گذشته از مطالب اصلی بحث، در اختیار استفاده‌کنندگان و خوانندگان آثار خود قرار دهد.

در انتهای این بحث نگارنده تمایل دارد که یک بار دیگر بر این نکته پای بفشرد که با توجه به تمامی مطالب عنوان‌شده در بحث، ما ابن هشام انصاری را همواره یکی از بزرگ‌ترین نویان مجتهد و صاحب‌نظر و یکی از احیاکنندگان و مجددین نحو عربی می‌شناسیم؛ زیرا وی سهم

۱. هیود، برکات یوسف، همان، ج ۱، ص ۱۴.

بسزا و غیر قابل انکاری در تهذیب و پالایش و قابل فهم ساختن نحو عربی داشته است.

کتابنامه

- ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی. ۱۳۹۴ هـ/ق / ۱۹۷۴ م. الدرر الكامنة. حیدرآباد دکن.
- ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد. ۱۴۱۹ هـ/ق / ۱۹۹۸ م. المقدمة. بیروت: دار الفکر.
- ابن هشام، عبدالله بن یوسف. ۱۴۱۴ هـ/ق / ۱۹۹۴ م. أوضح المسالك إلى ألفية ابن مالك. مراجعة یوسف الشیخ محمد البقاعی. بیروت: دار الفکر.
- هم او. ۱۴۱۴ هـ. شرح شذور الذهب فی معرفة کلام العرب. تحقیق محمد محیی الدین عبدالحمید. قم: دار الهجرة.
- هم او. ۱۳۸۳ هـ/ق / ۱۹۶۳ م. شرح قطر الندی و بل الصدی. تحقیق محمد محیی الدین عبدالحمید. مصر: مطبعة السعادة.
- هم او. ۱۳۶۷ هـ. مغنی اللیب عن کتب الأعراب. تحقیق مازن المبارک و محمد علی حمد الله. مراجعة سعید افغانی. تبریز: کتابفروشی بنی هاشمی.
- ابوالمکارم، علی. ۱۹۷۳ م. أصول التفكير النحوی. بیروت: دار الثقافة.
- ازهری، خالد. بی تا. التصریح بمضمون التوضیح. بیروت: دار الفکر.
- اسعد، عبدالکریم محمد. ۱۴۱۳ هـ/ق / ۱۹۹۲ م. الوسيط فی تاریخ النحو. ریاض: دار الشواف.
- افغانی، سعید. ۱۳۸۳ هـ/ق / ۱۹۶۴ م. فی أصول النحو. بیروت: دار الفکر.
- سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر. ۱۳۹۹ هـ/ق / ۱۹۷۹ م. بغية الوعاة فی طبقات اللغویین و النحاة. تحقیق محمد ابی الفضل ابراهیم. بیروت: دار الفکر.
- هم او. ۱۳۸۷ هـ/ق / ۱۹۶۷ م. حسن المحاضرة. عنی بنشره محمد ابوالفضل ابراهیم. مصر: القاهرة.
- هم او. ۱۴۱۸ هـ/ق / ۱۹۹۸ م. المزهر فی علوم اللغة و انواعها. ضبطه و صححه فؤاد علی منصور. بیروت: دار الکتب العلمیة.

- هم او. بى تا. همع الهوامع. عُنى بتصحيحه محمد بدرالدين النعسانى. بيروت: دار المعرفة.
- مبارك، مازن. ١٤٠١ هـ / ١٩٨١ م. النحو العربى، العلة النحوية: نشأتها و تطورها. بيروت: دار الفكر.
- مكرم، عبدالعال سالم. ١٤٠٠ هـ / ١٩٨٠ م. المدرسة النحوية فى مصر و الشام فى القرنين السابع و الثامن من الهجرة. بيروت.
- نورالدين، عصام. ١٩٨٩ م. ابن هشام الأنصارى؛ حياته و منهجه النحوى. بيروت: الشركة العالمية للكتاب.
- هتود، بركات يوسف. ١٤١٤ هـ / ١٩٩٤ م. مصباح السالك إلى أوضح المسالك. بيروت: دار الفكر.



پښتونخواه علوم انسانى و مطالعات فرېنچى
پرتال جامع علوم انسانى